



دراآمد:

او یکی از نزدیکترین افراد به مرحوم آیت الله طالقانی و از جمله صادقترین افراد در اظهار علاقه و ارادت به ایشان است. تأثیر مرحوم طالقانی در رشد فکری، اجتماعی و سیاسی دکتر جعفری امری است که بدان اذعان دارد و از این بابت، مباحثات می‌کند. گفت و گو با دکتر جعفری، به ویژه از این جهت از اهمیت خاصی برخوردار است که او با پیگیری و تلاشی خستگی ناپذیر، در تدوین و ویرایش کتاب گرانسنگ «پرتوی از قرآن» نقش تعیین کننده داشته و در ترجمه کتاب جامع امام علی (ع)، نوشته عبدالفتاح عبدالمقصود، نیز در کنار مرحوم طالقانی بوده است. شایان ذکر است که بیانات کسانی که با آنها به گفت و گو می‌نشینیم، از جمله دکتر سید مهدی جعفری، ضرورتاً دیدگاه نشریه شاهد یاران نیست.

■ **«تدوین پرتوی از قرآن» در گفت و شنود شاهد**  
**یاران با دکتر سید محمد مهدی جعفری**

## تفسیرش به گونه‌ای بود که گوئی قرآن بر او نازل شده است...

را هم ببرید.» کامیون‌ها روباز بودند و دانشجوی‌ها می‌گفتند، «توی راه که می‌رفتیم، شعار می‌دادیم، مردم هم توی خیابان ایستاده بودند و شعار می‌دادند.» می‌رسند دم در شهر یابی، افسرهای زندان شهر یابی دو نفر بودند، یکی شان آقای احمایی بود و اسم یکی دیگر یادم رفته. نمی‌دانم این آقای احمایی یا آن یکی، خواهرزاده آقا شیخ مصطفی رهنما بود. آقای رهنما می‌گفت یک روز در زمان فدائیان اسلام در زندان بودم و این آقای احمایی دیپلمش را گرفته بود. به مادرش آمد به ملاقات من و گفت، «دایی! من می‌خواهم به دانشکده افسری پلیس بروم.» گفتم، «دایی! این کار را نکن، چون می‌شوی زندانبان من.» و اتفاقاً همین طور هم شد! در آنجا هم آیت الله طالقانی را که می‌بینند، باز می‌گویند، «آقا! شما بفرمایید. کسی با شما کار ندارد.» ایشان می‌گویند، «خبر! امکان ندارد.» بعد از دو روز آقا را می‌خواهند و می‌گویند، «بفرمایید دفتر تا درباره آزادی دانشجویان مذاکره کنیم.» آقا را می‌برند آنجا و در زندان را به رویشان می‌بندند و آقا می‌مانند بیرون زندان! مهندس بازرگان و دکتر سحابی می‌مانند داخل زندان.

چه سالی؟ دوره دکتر امینی. بعد گفتند آیت الله میلانی پیغام داده‌اند که چون مشهد شهر کوچکی است و ساواک هم خیلی مراقب است، بهتر است که این کنگره در تهران تشکیل شود. ما به قصد زیارت حضرت رضا (ع) از شیراز آمده بودیم. گفتیم می‌رویم مشهد و با دوستان مشهدی برمی‌گردیم. رفتیم مشهد و برای اولین بار استاد شریعتی را دیدیم که به افتخار ورود هیئت شیراز، جلسه‌ای را تشکیل دادند و سخنرانی کردند. آقای احمدزاده و سایر دوستانی که که مشهد بودند، حضور داشتند. در آنجا علاوه بر کانون نشر حقایق اسلامی، انجمن اسلامی دانشجویان و انجمن اسلامی بانوان هم نمایندگانی داشتند. آقای احمدزاده از طرف کانون و آقای دکتر سید محمد حسن

کشاورزی آقای مهندس روحانی و از دانشکده ادبیات، من در کنگره شرکت کنیم و راه افتادیم و آمدیم تهران. یادم هست روز ۲۸ مرداد در راه بودیم و می‌دیدیم که در شهرها جشن گرفته‌اند. قرار بود این کنگره در مشهد و در خدمت آیت الله میلانی تشکیل شود. وقتی آمدیم تهران، دیدیم در روز سی تیر، مهندس بازرگان و دکتر سحابی را به زندان انداخته بودند. آقای طالقانی هم داستان جالبی دارد که دیگران برایمان تعریف کردند. گفتند ما رفته بودیم این بابویه، سر مزار شهدای سی تیر و آنجا دو کامیون ارتشی با گروهی سرباز آمدند و همه را محاصره کردند و می‌خواستند همه را بریزند داخل کامیون‌ها و بیزند. آیت الله طالقانی پریدند بالای کامیون و گفتند، «هر جاینها را ببرید، من

از چه مقطعی با نام و آثار آیت الله طالقانی آشنا شدید؟ حدود سال‌های ۳۳ و ۳۴ در دبیرستان یک انجمن اسلامی تشکیل داده بودیم. در آن مقطع کتاب «اسلام و مالکیت» آیت الله طالقانی را دیدم و خیلی علاقمند شدم، اما خیلی دقیق و عمیق نخوانده بودم. بعدها که در سال ۳۷ از برازجان به شیراز و به دانشکده ادبیات رفتم، با تعدادی از دوستان، انجمن اسلامی دانشجویان را تأسیس کردیم. آن موقع دانشگاه شیراز سه دانشکده بیشتر نداشت؛ دانشکده پزشکی، دانشکده کشاورزی و دانشکده ادبیات. انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه شیراز شاید دومین انجمنی بود که بعد از انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران تشکیل شد. در آن دوران آقای سید هادی خسروشاهی با ما ارتباط داشت و آثار آیت الله طالقانی و مهندس بازرگان را برای ما می‌فرستاد. در سال ۳۹ که جبهه ملی دوم تشکیل شد؛ ما غیر از انجمن اسلامی مطالعه آثار این آقایان، از این طریق هم با این شخصیت‌ها آشنا شدیم، ولی این آشنایی با هم از راه دور بود نه از نزدیک. در سال ۱۳۳۴ بیشتر جلسات ما در منزل مرحوم آقا مجدالدین محلاتی در شیراز تشکیل می‌شدند و ایشان در واقع حامی و پشتیبان انجمن بودند. ایشان آن وقت‌ها جوان بودند و تازه از قم آمده بودند. هم‌دوره‌های ایشان کسانی مانند امام موسی صدر و آقای واعظزاده خراسانی بودند. به هر حال یک روز که من خواستم به دیدن آقای محلاتی بروم، در طول راه با خودم گفتم، «کاش ما آیت الله طالقانی و مهندس بازرگان را که تا این حد به آنها ارادت داریم، می‌دیدیم.» وقتی به منزل آقای محلاتی رسیدم، از قضا دیدم که آقای بازرگان آنجاست. در آن جلسه مهندس بازرگان به ما گفتند که قرار است کنگره‌ای از همه انجمن‌های اسلامی سراسر ایران تشکیل شود و خوب است که از انجمن اسلامی دانشجویان هم نماینده‌ای را به آن کنگره بفرستیم. ما نماینده‌های خودمان را انتخاب کردیم و قرار شد از دانشکده پزشکی آقای دکتر طاهری، از دانشکده



**ایشان در تفسیر به هیچ وجه در پیچ و خم کلمات گرفتار نشده و مبالغه و اغراق هم نکرده. ایشان کلمه و لفظ را وسیله می‌دانند. تئوری‌های علمی را هم وسیله می‌دانند. ایشان در مقدمه در این باره توضیح کامل داده‌اند که علم روز به روز پیشرفت می‌کند و قابل ابطال است، اما قرآن حقیقتی است ثابت. ما از علم، از لفظ، از ظاهر، چراغی فرا راه خود روشن کرده‌ایم که آن حقیقت را روشن تر ببینیم.**





روحانی از طرف انجمن اسلامی بانوان آمده بودند. برگشتیم تهران و جایمان در مسجد هدایت بود. برای اولین بار خدمت آیت الله طالقانی رسیدیم و خودشان صد درجه بالاتر و بهتر از تصویری بودند که در ذهنمان از ایشان داشتیم. ایشان از همان اولین جلسه، ما را مورد تقدیر قرار دادند و با آن روحیه پدرانهای که داشتند، به همه نهایت محبت را کردند.

**ایشان در میان افراد بی‌شماری که با آنها ارتباط داشتند، چگونه با شما ارتباط خاصی پیدا کردند؟**

هم از این سو جاذبه شخصی ایشان بود که مرا مفتون ایشان کرد و هم علاقه زیادی که من به قرآن داشتم؛ شاید توجه ایشان را جلب کرد و نظر و لطف خاصی به بنده پیدا کردند. در جلسات کنگره انجمن اسلامی که حدود یک هفته‌ای طول کشید، آیت الله طالقانی مرتباً شرکت می‌کردند، مخصوصاً در روز آخر به روستایی در بالای سد امیرکبیر (سد کرج آن موقع) در جاده چالوس رفتیم. در این ده، پدر زن مرحوم ایرج سبحانی ساکن بود و ایشان آنجا انتخاب کرده بود. در آن روز علامه طباطبایی، شهید مطهری و سید مرتضی جزایری هم حضور داشتند. آنان از روحانیونی بودند که از جوانان این انجمن‌ها حمایت می‌کردند. آیت الله طالقانی و تمام کسانی هم که در کنگره شرکت کرده بودند، حضور داشتند. جمعیت از علامه طباطبایی خواستند که برای آنها صحبتی بکنند. من از شیراز که آمدم، در تمام راه، گزارش می‌نوشتیم. علامه طباطبایی عادت داشتند آهسته صحبت کنند. من رفتم کنارشان نشستم که حرف‌هایشان را بشنوم و بنویسم. ایشان در مورد اسلام و مسائل اقتصادی اسلام صحبت کردند. الان من آن یادداشت‌ها را از دست داده‌ام، ولی خوب یادم هست که گفتند ما با سوسیالیست‌ها در اقتصاد اختلافی نداریم! اختلاف ما بر سر ایدئولوژی مارکسیستی

است. آن روز بسیار از محضر ایشان استفاده کردیم. بعد از نماز هم آیت الله طالقانی صحبت کردند و برگشتیم. من سفری به شیراز و بزازجان رفتم و بعد در مهرماه برگشتم به تهران. مهندس بزازجان و دکتر سبحانی آزاد شده بودند. در آن کنگره تصویب شد که کنگره دبیرخانه‌ای دائمی داشته باشد که هر سال این کنگره را برگزار کند. محل کنگره هم در شرکت انتشار، در خیابان باب همایون، سرای صبا بود. این دبیرخانه کارمند ثابتی نداشت. من برای ادامه تحصیل آمده بودم و شغلی نداشتیم و شدم کارمند ثابت دبیرخانه و شرکت انتشار. در آنجا کارمان این بود که برای کار کنگره با شهرستان‌ها مکاتبه می‌کردیم. شب‌های جمعه هم که به شکلی ثابت به مسجد هدایت می‌رفتیم. خدا رحمتش کند مرحوم حنیف نژاد، دانشجوی کشاورزی کرج بود و همان‌جا هم در کرج خوابگاه داشت. ما در خوابگاه کوی دانشگاه در امیرآباد بودیم. ایشان عصرهای پنجشنبه می‌آمد آنجا و همه با هم می‌رفتیم مسجد هدایت پای تفسیر و صحبت‌های آقا و بعد می‌رفتیم امیرآباد. حنیف نژاد می‌ماند یا صحبت‌های جمعه

می‌رفتیم کوه و یا در خوابگاه جلسات قرآن داشتیم. مرحوم حنیف نژاد در تبریز در مکتب تفسیری مرحوم حاج شاعر پدر آقای دکتر جعفر شاعر، شاگرد ایشان بود و لذا به تفسیر قرآن بسیار علاقمند بود و چه در خوابگاه و چه در کوه، ما را وادار می‌کرد که قرآن بخوانیم و برداشت‌های خودش یا صحبت‌های آقا را که در مسجد هدایت شنیده بود، بازگو می‌کرد. ادامه تحصیل برای من بهانه‌ای بیش نبود و من، هم در انجمن اسلامی دانشجویان و هم در نهضت آزادی فعالیت‌های زیادی داشتم، به طوری که حقیقتاً خواب و خوراک نداشتم و مسئول فرهنگی و تشکیلات دانشجویی هر دو جا بودم. من نزد شهید مطهری، علامه طباطبایی و آقای غفوری برای مسائل عقیدتی و پیش آیت الله طالقانی، بیشتر برای مسائل سیاسی می‌رفتم. هنگامی هم که اختلافی با سران نهضت آزادی یا جبهه ملی داشتم، پیش ایشان می‌رفتم و شکایت می‌کردم و ایشان هم با یک سعه صدر پدرانیه نظیری به صحبت‌های همه گوش می‌دادند و ما را ارشاد می‌کردند و نمی‌گذاشتند شکایت‌ها به بالا برسد و خودشان مسائل را حل و فصل می‌کردند. تفسیرهای آیت الله طالقانی چه ویژگی‌هایی داشتند که این قدر برای شما و نسل جوان جذاب بودند؟

اقبال لاهوری می‌گوید در دوران جوانی داشتم قرآن می‌خواندم. پدرم آمد و گفت، «چه می‌کنی؟» و این سؤال را در چند روز دیگر که قرآن می‌خواندم، تکرار کرد. دفعه آخر پرسیدم، «پدر جان! شما که می‌بینید دارم قرآن می‌خوانم. چرا دائماً این سؤال را از من می‌پرسید؟» پدرم جواب دادند، «منظورم این بود که به تو بگویم قرآن را چنان بخوان که گویی بر تو نازل شده است.» حقیقتاً تفسیر آیت الله طالقانی به گونه‌ای بود که گویی قرآن، تازه و بر ایشان نازل شده بود. طوری کلمات و آیات را انتخاب و

بیان می‌کردند که به دل همه می‌نست. در اینجا خاطره‌ای را عرض کنم. در سال ۶۶ تصمیم گرفتیم پرتوی از قرآن را به عربی ترجمه کنیم، چون اگر قرار است کتابی، به خصوص در زمینه تفسیر، جهانی شود، باید آن را به عربی ترجمه کرد. چند نفری را به من معرفی کردند. نمونه کارهایشان را دیدم و نپسندیدم. سرانجام آقای ترجمان را معرفی کردند که کار را با آکره و به خاطر پول پذیرفت. یادم نیست واسطه کار، چه کسی بود. ایشان به هر حال قبول کرد، اما آن چنان تمایلی نداشت. من تاز دوره دکترایم را که نهج البلاغه بود، به عربی نوشته بودم. آقای ترجمان تحصیل کرده کر بلا بود و می‌خواست دکترای ادبیات عرب را در اسکندریه بگیرد و لذا من پایان نامه‌ام را نزد ایشان بردم. در سال ۵۷ که امام قطع رابطه ایران و مصر را اعلام کردند، در آنجا پایان نامه ایشان را نپذیرفتند و بنده خدا برگشت به ایران و رفت بدهی که ایشان خیلی ناراحت شده بود و پایان نامه‌اش را آورد دانشگاه تهران. آقای دکتر حریری به عنوان استاد راهنما و من هم به عنوان استاد مشاور، عهده دار این کار شدیم، اما به صورت کاملاً تشریفاتی، چون سطح رساله ایشان خیلی بالاتر از سواد بنده و آقای دکتر حریری چی بود. آقای ترجمان، پایان نامه‌اش را ارائه داد و دکترایش را گرفت. به همین دلیل ایشان یک کمی خود را مدیون من می‌دانست و با من دوستی داشت. یک ماه بعد از قبول پرتوی از قرآن، به من تلفن زد و گفت، «بیا که با تو کار دارم.» وقتی رفتم، گفت، «من این را نخوانده بودم و باید از روح آیت الله طالقانی طلب مغفرت کنم. من نمی‌دانستم این چیست. این تفسیر چنان مرا شیفته خودش کرده که هر کاری داشته باشم، زمین می‌گذارم و مشغول ترجمه این می‌شوم.» بعد از مدتی هم بنده خدا بیمار شد. به هر حال پرتوی از قرآن توسط ایشان ترجمه شد و اخیراً انتشارات «الهدی» آن را چاپ کرده است. بنابراین پرتوی از قرآن نه تنها ما دانشجویان را در آن فضا و جو دانشجویی جذب می‌کرد که افرادی چون دکتر ترجمان هم جذب مضامین پرتوی از قرآن می‌شدند. آنهایی که قضاوت نابه جادرباره پرتوی از قرآن، دارند، قطعاً آن را نخوانده‌اند. مثلاً آقای خرمشاهی نقدی نوشته بود که نشان می‌داد خوانده، اما با نگاه مستشرقین، یعنی با دید علمی به اصطلاح بی‌طرفانه به پرتوی از قرآن نگاه کرده بود که البته من نسبت به آن نقد داشتم. آقای خرمشاهی گفت، «حالا شما یک مقاله‌ای در نقد من بنویس و من در همان تفسیر جدید چاپ می‌کنم.» گفتیم، «به هیچ وجه صحیح نیست.» ایشان، هم پاسخ نقد پرتوی از قرآن و هم تفسیر نوین استاد شریعتی را می‌خواست. گفتیم، «شما چاپ کنید و من مانع نمی‌شوم. ولی من نظر مخالف دارم.» سبک تفسیر آیت الله طالقانی، تفسیر قرآن با قرآن است، منتفی نه اینکه این آیه را چون آنجا فلان کس گفته، باید با این آیه تفسیر شود، بلکه روی لفظ قرآن تکیه دارد. می‌گوید لفظ قرآن، گویای معنای قرآن است و هیچ احتیاجی به آوردن شواهد از این طرف و آن طرف ندارد. البته اگر ثابت شود که حدیثی که در



**آیت الله طالقانی حقیقتاً نه در مقابل ملی، نه در مقابل مذهبی و نه در مقابل مارکسیست، هیچ کدام تحت تأثیر قرار نمی‌گرفت، بلکه همه را تحت تأثیر قرار می‌داد، چرا؟ چون پایبند اصولی بود و بدون توجه به چیزی، به آن اصول، عمل می‌کرد. البته اگر کسی به شکلی مستدل به ایشان اثبات می‌کرد که درباره نکته‌ای اشتباه کرده است، می‌پذیرفت و نظر دیگران را می‌شنید و به دیگران احترام می‌گذاشت.**



**آقا همیشه تأکید می‌کردند که این را برای طلبه‌ها و دانشجویان نوشته‌ام که به فکر وادار شوند. خیلی‌ها به من می‌گویند، «بیا و این پرتوی از قرآن را ساده کن.»، من می‌گویم، «اصلاً این خلاف نظر آقا است. ایشان نمی‌خواست ساده بنویسد. می‌گفت من طوری نوشته‌ام که به فکر وادار شوند.»، حالا اگر سطح معلومات و فکر آمده پایین، مگر چقدر می‌شود آن را ساده کرد و تازه اگر این کار را بکنیم، دیگر پرتوی از قرآن نیست.**

بعد گفت، «توبر بالای سکو بایست، من پایین می‌ایستم و حالا بگو بیا.» سعید باز گفت، «تعال» مهندس بازرگان به آقای طالقانی گفت، «دیدید گفتم هیچ فرقی نمی‌کند.» آقای طالقانی گفت، «آقای مهندس بازرگان! زبان قرآن مال ۱۴۰۰ سال پیش است. زبان سعید مال امروز است و زبان خیلی تحول پیدا کرده است.» واقعاً تفسیری که آیت‌الله طالقانی می‌کرد، به تمام کلمات آیه و ترکیب آن می‌خورد، هماهنگی داشت. البته ایشان در تفسیر قرآن، مکتبی از خود داشت. من چندین جادرباره این مکتب مطلب نوشته‌ام، اما از همه عمیق‌تر مقاله «بنات» بود. برخی معتقدند که وسواس و تأکید آیت‌الله طالقانی بر ریشه‌یابی واژگان قرآنی موجب شده که اولاً در پیچ و خم الفاظ گم شوند و ثانیاً، به تجربیات دیگران اهمیت ندهند و نتوانند آن معنای موسعی را که بسیاری از دوستانشان در این آیات یافته‌اند، بیابند. شما به عنوان کسی که درباره این تفسیر، مطالعات عمیق داشته‌اید، این انگاره را تا چه حد می‌پذیرید؟ بنده بر خلاف این نظر، ابتدا نظر خودم و سپس نظر متخصص دیگری را عرض می‌کنم. نظر بنده این است که ایشان در تفسیر به هیچ وجه در پیچ و خم کلمات گرفتار نشده و مبالغه و اغراق هم نکرده. ایشان کلمه و لفظ را وسیله می‌دانند. تئوری‌های علمی را هم وسیله می‌دانند. ایشان در مقدمه در این باره توضیح کامل داده‌اند که علم روز به روز پیشرفت می‌کند و قابل ابطال است، اما قرآن حقیقتی است ثابت. ما از علم، از لفظ، از ظاهر، چراغی فرار خود روشن کرده‌ایم که آن حقیقت را روشن تر

تفسیر آیه‌ای گفته شده، از معصوم است، ما که هستیم که در مقابل گفته معصوم نظر بدهیم؟ اما این که بخواهیم ثابت کنیم که این روایت از معصوم است، مشکل است. معیار قرآن است. معصوم گفته که اگر بخواهید بدانید روایت، درست است یا نه، با قرآن بسنجید، ولی آنهایی که تفسیر روایی می‌نویسند، قرآن را با روایات می‌سنجند و ایشان قرآن را با قرآن تفسیر کرده. مثلاً می‌گفتند که در سوره النبا، در وصف خورشید گفته شده «سراجاً وهاجاً» سراج به این مناسبت آمده که چراغ، نورش از خودش هست، بر خلاف مشکات و مصباح که نورش از دیگری است. سراج یعنی چیزی که نور از درون خودش پخش می‌شود. ایشان در زندان، «پیداایش و مرگ خورشید» نوشته ژرژ گاموف را خواندند و گفتند ساختاری که او می‌گوید همان «وهاج» است. هیچ کلمه‌ای جز وهاج، با تشدید «ه» و صیغه مبالغه، این معنا را نمی‌رساند. ژرژ گاموف نوشته که نور و حرارت از مرکز خورشید به شدت به اطراف پرتاب می‌شود و این فقط کلمه «وهاج» است که این معنا را می‌رساند و هیچ چیز دیگری را نمی‌توانیم جانشین آن قرار دهیم. یا مثلاً می‌گفتند در «کلا سیعلمون» در سوره النبا، راهی می‌خواهی بگویی، تا به آخر بیان آن، دهان بسته نمی‌شود. سوره این گونه شروع می‌شود، «عم یتسائلون». می‌دانید که عم مخفف «عن ما» هست. «ن» و «م» رادر هم ادغام و آن را مشدد کرده و «الف» را هم انداخته، تا آخر «یتسائلون» دهان بسته نمی‌شود. «یتسائلون» هم از باب تفاعل است، یعنی همه از هم می‌پرسند. این سؤال، پایان نپذیر است. جوابی ندارد که دهان طرف را ببندند و او را ساکت کنند. پیوسته این سؤال تکرار می‌شود. هیچ تعبیر دیگری غیر از این نمی‌شود. برایش آورد. آقای محمد جواد حجتی کرمانی گاهی می‌گفت، «آقای صاعد کرد.» در مقابل آیه را نازل کرد، چون مرحوم آقا می‌گفت، «اگر خداوند می‌خواست این جمله را بگوید، به هیچ وجه این تعبیری را که در قرآن هست، نمی‌رساند.» مهندس بازرگان در جواب ایشان می‌گفت، «درست است که این الفاظ گویای این معنا هستند، اما شما مبالغه می‌کنید.» آیت‌الله طالقانی می‌گفتند، «وقتی که به مسیحیان یا اهل کتاب می‌گویید، «تعالوا الی کلمه سوا، بینا و بینکم» تعالوا فقط به معنای «بیاید» نیست، در آن «علو» هم هست. یعنی از سطح پایینی که شرک است که شما هستید، بیاید بالا.» مهندس بازرگان می‌گفت، «آقا! این طول نیست.» یک عرب عراقی در زندان بود به نام سعید که او را به اتهام کمونیست بودن گرفته بودند. در زندان شماره ۴ قصر سکویی بود که مشرف به حیاط بود. مهندس بازرگان گفت، «توبرو پایین و استا.» و بعد خودش رفت بالای سکو ایستاد و گفت، «بگو بیا، سعید گفت، «تعال»

ببینیم. این حقیقت در دوران ما که علم این قدر پیشرفت کرده، بسیار روشن تر دیده می‌شود، نه اینکه بخواهیم قرآن را با علم بسنجیم و بفهمیم که آیا این آیه از نظر علمی درست هست یا نیست. نظر دیگر نظر آقای مهدوی است. ایشان استاد تفسیر در دانشگاه تربیت مدرس و دانشکده علوم حدیث و مدیر گروه تفسیر است. ایشان می‌گفت که من در دانشگاه تربیت مدرس، چندین دانشجوی دوره دکترا را وادار کرد درباره الفاظ آیت‌الله طالقانی تحقیق کنند. در تمام این رساله‌ها، نتیجه بسیار جالبی به دست آمد و آن، اینکه واژه‌شناسی ایشان بی‌تأثیر است و در تمام تاریخ تفسیر سابقه نداشته که کسی واژه‌شناسی را با این عمق و دقت بیان کرده باشد. تخصص آقای مهدوی، تفسیر است و کسی هم نیست که در این باره تصعب داشته باشد. می‌گفت اتفاقاً من باز هم در جهت واژه‌شناسی، این برنامه را ادامه می‌دهم. متأسفانه آیت‌الله طالقانی فقط پنج جزو از قرآن را تفسیر کردند و بقیه قرآن ماند.

به بحث خودمان برگردیم. بعد از شهریور ۲۰، عمدتاً کسانی در عرصه مبارزات سیاسی بودند که صیغه مذهبی نداشتند. آیت‌الله طالقانی در آن فضا به فعالیت سیاسی پرداختند. شما از نگرش‌های منفی نسبت به دخالت روحانیون در امور سیاسی از شهریور ۲۰ تا کودتای سال ۲۲ و سپس تا سال ۴۰ که ایشان به شکل بسیار جدی تری وارد این عرصه شدند، چه خاطراتی دارید؟

ایشان حقیقتاً تحت تأثیر مخالف بودن موافق. ایشان با خدای خود عهده کرده بود که قرآن را به صحنه اجتماع بیاورد و جز این هدفی و مقصودی نداشت. ایشان مثل یک آدم معمولی غیر روحانی حاضر شد در حزب شرکت کند، در جلسه‌های بنشیند که «حق وتو» نداشته باشد، مثل دیگران یک رای داشته باشد، دیگران اظهار نظر کنند و او هم اظهار نظر کند. انقلاب نفسانی که می‌گویند، این است. قرآن می‌فرماید، «ان الله لایغیرو ما یقوم حتی یمیروا و بانفسهم» کسی که آمد و نفس خود را تغییر داد، آیت‌الله طالقانی بود. مخالفت‌ها خیلی بیش از اینها بود. می‌گفتند بعد از شهریور ۲۰ و حتی اوایل سال ۳۰، وقتی پای منبر می‌رفت و کسی بالای منبر، حرف اشتباهی را می‌گفت یا حدیثی را به دروغ به هم می‌یافت، آقای طالقانی از پایین منبر نهییب می‌زد و اعتراض می‌کرد و لذا بخشی از جامعه و عاظم و غیر سیاسیون با ایشان مخالف بودند و در مورد همین تفسیر هم خیلی‌ها با ایشان مخالفت کردند، ولی ایشان هیچ توجهی به این مخالفت‌ها نداشت. آنهایی که موافق بودند مثل انجمن اسلامی مهندسی، دانشگاهیان، روشنفکران و امثالهم هم باعث نمی‌شدند که ناگهان جو، ایشان را بگیرد و حرفی بزند که مطابق خوشامد آنها باشد. خدا رحمت کند دکتر شریعتی را. می‌گفت، «من وقتی با روشنفکرها می‌نشینم، به آنها انتقاد می‌کنم و وقتی با بازاری‌ها می‌نشینم، از بازاری‌ها انتقاد می‌کنم.» و این برخلاف دیگران است که پیش هر کس می‌نشیند، از بقیه انتقاد می‌کنند. آیت‌الله طالقانی هم احساس رسالتی می‌کرد و این رسالت را باید به هر قیمتی که بود انجام می‌داد، «ولا یخشونه لومه لائم» و حقیقتاً من این را در ایشان احساس کردم. می‌گویند انسان‌ها را در سه جا، خوب می‌شود شناخت. یکی در مسافرت، یکی در زندان و یکی هم در موقع مرگ. هنگام مرگ هر چه در درون انسان هست، بیرون می‌ریزد و نمی‌تواند حقیقت درونش را پنهان کند. و آیت‌الله طالقانی حقیقتاً این گونه بود که نه در مقابل ملی، نه در مقابل مذهبی و نه در مقابل مارکسیست، هیچ کدام تحت تأثیر قرار نمی‌گرفت، بلکه همه را تحت تأثیر قرار می‌داد، چرا؟ چون پایبند اصولی بود و بدون توجه به چیزی، به آن اصول، عمل می‌کرد. البته اگر کسی به شکلی مستدل به ایشان اثبات می‌کرد که درباره نکته‌ای اشتباه کرده است، می‌پذیرفت و نظر دیگران را می‌شنید و به دیگران احترام می‌گذاشت.

از دستگیری سال ۴۲ خود خاطراتی را نقل کنید. شب دوم خرداد ۴۲ بود که جلسه‌ای در منزل آقای صدر حاج سید جواد داشتیم، البته ایشان خودشان نبودند. من رفتم شیراز و در حال تحقیق در مورد فردی بودم که قرار بود عضو گروه ما شود، بعد که برگشتم دیدم همان طرف که من رفته بودم





۱۳۴۲. در حاشیه دادگاه، دکتر جعفری نفر سوم ایستاده از راست.

شده، از آنجا شروع کنیم. ایشان می‌گفتند در اوایل من و مهندس ربانی با هم می‌نوشتیم و وقتی ایشان رفت، من تنها می‌نوشتیم. بعد متن را می‌بردم نزد آقا و ایشان تصحیح و تکمیل می‌کردند و بعد من پاکت‌های می‌کردم که چاپ شد.

#### جلد اول را کجا نوشتند؟

در همان زندان اولی که بودند در ۲ بهمن ۴۱، از ذهنشان همه یادداشت‌ها نوشته بودند و آخر مقدمه به این مضمون می‌نویند، «خواننده مرا معذور دارد که زنده‌ای در میان قبر هستیم و هیچ مدرکی ندارم.» واقعا همه جلد اول را از حافظه نوشته بود. جزء آخر دو جلد شد و جزء دوم را بعد از آن شروع کردند که برای نوشتن مقداری از آن من بودم و بعد مرا فرستادند برآزجان و وقتی برگشتم جزو دوم را تا نزدیک آخر رساندند. خلاصه اینکه جزو اول و دوم و جزو آخر قرآن، حاصل زندان است که جزو اول را خودشان نوشتند و بقیه را من نوشتم و ایشان تصحیح کردند.

#### در تصحیح روی چه چیزهایی حساسیت به خرج می‌دادند؟

بیشتر روی کلمات حساسیت داشتند، البته من که تندنویس نبودم و کلماتی را جایی انداختم که ایشان در ذهنشان بود و می‌نوشتند. در سال ۴۴ من به برازجان تبعید شدم و ایشان مقداری از جلد دوم را شروع کردند. در خرداد ۴۵ که برگشتم به زندان قصر، دنباله کار را گرفتم و جلد دوم، جزو دوم قرآن را تا آخر سوره بقره گفتند. من و دو نفر دیگر از دوستان، در اردیبهشت ۴۶ آزاد شدیم. مثل اینکه در غیاب ما آقا دیگر درس تفسیر نگفتند. در آبان ۴۶ که سازمان بین‌المللی دفاع از زندانیان سیاسی و بعضی از نویسندگان، از جمله سارتر، به وضعیت زندانیان سیاسی ایران اعتراض کردند و شاه هم می‌خواست تا جادگاری کند، به خاطر نشان دادن چهره‌های موجه از خود، عده‌ای از زندانیان

سیاسی از جمله آقا و مهندس بازرگان را در آبان ۴۶ آزاد کرد. باز من خدمتشان می‌رفتم و دائما از ایشان می‌خواستم که کار را ادامه بدهند و می‌گفتند که دارم یک کارهایی می‌کنم. آن مقداری را که آماده کرده بودید، چه موقع چاپ شد؟ در سال ۴۷، گمانم سال ۴۹، ۵۰ بود که کل مجلدات چاپ شدند.

#### تأثیر آن در جامعه چه بود؟

آقا همیشه تأکید می‌کردند که این را برای طایفه و دانشجویان نوشته‌ام که به فکر وادار شوند. خیلی‌ها به من می‌گویند، «بیا و این پرتوی از قرآن را ساده کن.» من می‌گویم، «اصلا این خلاف نظر آقا است. ایشان نمی‌خواست ساده بنویسد. می‌گفت من طوری نوشته‌ام که به فکر وادار شوند.» حالا اگر سطح معلومات و فکر آمده پایین، مگر چقدر می‌شود آن را ساده کرد و تازه اگر این کار را نکنیم، دیگر پرتوی از قرآن نیست. این کتاب در محافل بسیار خصوصی رواج داشت و افراد دیگر، کمتر به سراغش می‌رفتند. در سال ۵۸ که می‌خواستیم جلد ۵، سوره آل عمران را چاپ کنیم، قبلا مقدماتش را فراهم کرده بودیم، اما تا صفحه ۳۰۰ که چاپ کردیم، ایشان فوت کرد. آقای محجوب گفت که تا به حال ۱۶۰۰۰ نسخه از پرتوی از قرآن با چاپ‌های متعدد به فروش رفته و چون الان آقا مشهورتر شده، جلد پنجم را ۲۲۰۰۰۰ نسخه چاپ کنیم، ولی خورد به آن دعوای سیاسی و جناحی سال‌های اول انقلاب و این کتاب‌ها مانند ۱۶۰۰۰ تا هم فروش نرفتند.

به هر حال، بعد از اینکه ایشان در سال ۴۶ از زندان آزاد شدند، من مرتباً می‌رفتم پیش ایشان و می‌گفتم، «آقا! این تفسیر را ادامه بدهید. اگر می‌خواهید من و سه چهار نفر دیگر بیایم اینجا



یحیی کودتا کرده بود و این اشاره به او بود. ما رفتیم زیر ۸ استقبالی آقا و خیلی خوشحال شدیم. آقا سر راه یک کیسه ماستی گرفته بود. آن را به من داد و گفت این را ببر داخل برای ناهار. یکمرتبه دیدم آقا را برده شدند شماره ۲، افسر زندان گزارش داده بود که آمده‌اند استقبالی آقا و ایشان را بردند زندان شماره ۲ و ما خیلی ناراحت شدیم. بالاخره جریان دادگاه که شروع شد، آقا را آوردند زندان شماره ۴، مهندس بازرگان و دکتر سبحانی را هم از قزل قلعه آوردند آنجا و بعد، ما از آقا خواهش کردیم تفسیر را شروع کنند. ایشان در جریان دادگاه، هفته‌ای یک روز تفسیر داشت و تکلیف دادگاه که معلوم شد، جلسات تفسیر شد هفته‌ای سه روز. خود ایشان گفت که چون جزء آخر از سوره عم یستألون از سوره نباء، کلید فهم قرآن است و از سوره‌هایی است که اول به پیامبر نازل

در باره‌اش تحقیق کنیم، ما را لو داده است. من در شرکت انتشار کار می‌کردم. مسئول تکثیر و توزیع اعلامیه‌ها، صبح آن روز اعلامیه‌ای را از نهضت آزادی آورد و به من داد که من اعلامیه‌های دانشکده را بدهم. من به دانشسرایعالی رفتم که در ساختمانی بود که بعدها هتل شد، آن موقع مال بامانقلیج و تحت اجاره آموزش و پرورش بود و داده بودند به دانشسرایعالی. رفتم آنجا و سهم آنها را دادم و رفتم به خانه آقای صدر در خیابان نظام الملک، پشت عشترباد. نشسته بودیم و داشتیم صحبت می‌کردیم که ریختند در خانه. سرهنگ پهلوان رئیس ساواک بازار، سرهنگ صدارت رئیس ساواک مرکز و سرهنگ سلیمانی رئیس ساواک پیچ شمیران همه با هم آمده بودند. سرهنگ پهلوان پرسید، «جعفری کیست؟» گفتیم، «منم!» معلوم شد از بازار مرا تحت تعقیب قرار داده بودند، چون آنجا حوزه ایشان بود. سرهنگ سلیمانی که منزل آقای صدر در حوزه‌اش بود، سرهنگ صدارت هم که از مرکز آمده بود. خلاصه هر هفت هشت نفر را گرفتند و بردند قزل قلعه. آن وقتی که آقای طالقانی در اسفند سال ۴۱ دستگیر شده بودند، ما و یک عده از دانشجویان همیشه به ملاقات ایشان می‌رفتم. اسفند ۴۱ عید فطر بود. می‌دانستیم راهمان نمی‌دهند، اما می‌رفتم. روز عید فطر از داخل زندان، صدای تکبیر شنیدیم، فهمیدیم که آقا نماز عید فطر را خوانده‌اند. ما پنج‌جا شصت نفر بودیم. از بیرون شروع کردیم به تکبیر گفتن، آنها هم جواب ما را دادند. از این جهت استوار ساقی از آن زمان، توی قزل قلعه، ما را می‌شناخت. نصف شب بود که ما را جداگانه بردند قزل قلعه. خوبایه بود و داشت اسم افراد را می‌نوشت. به اسم من که رسید با لهجه مخصوص آذربایجانی گفت، «هان! نهضت آزادی هم آمد.» پرسید، «اسمت چیست؟» جواب دادم، «بیریدش پاسدار خانه.» ما را

برند پاسدار خانه و دیدم همه دوستان در آنجا جمع هستند. همان شب در پاسدار خانه قزل قلعه با هم تباری کردیم. مهندس بازرگان داشت که همیشه بگوید که نهضت هستی. بعضی‌ها نمی‌گفتند. ما گفتیم که دایره این قضیه را بین خودمان سه تا می‌بندیم. مهندس سبحانی گفت «من اعلامیه‌ها را می‌نوشتیم، آقای حکیمی تکثیر و آقای جعفری هم توزیع می‌کردند.» چون کیف من پر از اعلامیه بود که مرا گرفتند و تا آخر زندان هم همین را گفتم. فردای آن روز ما را بردند زندان موقت و آیت‌الله طالقانی را آزاد کردند. سوم خرداد و اول محرم بود. ما در زندان موقت شهرپانی (موزه عبرت فعلی)، احساس کردیم توطئه‌ای در کار است که ایشان را آزاد کرده‌اند. جو آن سال کاملا مشخص بود که در ماه محرم خبری است. پیغام دادیم که، «آقا! آزاد کردن شما توطئه است.» ایشان جواب داده بود، «حواسم هست.» ایشان می‌روند مسجد هدایت تا شب هشتم. شب نهم قرار بوده رئیس کلانتری بهارستان و ارادل اوباش آنجا بریزند داخل مسجد و شعار بدهند و دعا و چاقو کشی راه بپندازند و بگویند که ایشان تحریک کرده. آقا هم که حواسش کاملا جمع بود؛ شب نهم نمی‌رود مسجد و در مسجد راهم باز نمی‌کنند. اینها وقتی می‌آیند و می‌بینند که در مسجد بسته است، خادم مسجد را می‌زنند و می‌فهمند که آقا از دستشان بیرون رفته. آقا هم تا روز عاشورا در تهران بوده‌اند و بعد می‌روند لوساتان. ۱۵ خرداد که پیش آمد، ۱۷ خرداد ما را بردند زندان قصر. برخی از اعضای جبهه ملی و نهضت آزادی و دانشجویان آنجا بودند. بعد از رفتن آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان پیش‌نماز بود. آقا را که آوردند، کشاورز صدر فریاد زد، «امام یمن! معزول شدی، امام اصلی آمد.» در یمن، ژنرال صلال، علیه امام



**برداشت‌هایی که ایشان از لفظ می‌کنند و چندین آیه هم در تأییدش می‌آورند، تفسیر به رای نیست. تفسیر به رای این است که فرد ابتدا رأی داشته باشد و سپس رأی خود را بر قرآن تحمیل و سپس از این طریق اثبات کند که آنچه من می‌گویم درست است.**



**آیت‌الله طالقانی در همان مقدمه جلد اول پرتوی از قرآن می‌گوید که تنها علوم تجربی نمی‌توانند حقیقت را برسانند، اما در تلاشی که می‌کنند، مقداری از حقیقت را روشن می‌کنند و ممکن است علم دیگری بیاید و این علم را باطل کند. این تجربه بشری است که هر چه پیش می‌رود، تجربه‌های قبلی را باطل یا تکمیل می‌کند. ما می‌توانیم در حال حاضر از این علم به عنوان یک شمع استفاده کنیم که در حد خودش روی حقیقت پرتوی می‌اندازد.**

کنند که این شیوه به افراد این اختیار را می‌دهد که قرآن را به هر شکلی که می‌خواهند تفسیر و توجیه کنند که این فطری است. یعنی در عین حال که بویایی و طراوت دارد، چه مرزهایی با ساختار شکنی‌های تفسیری دارد؟

ایشان سنت شکنی کرده، ولی از دایره قرآن بیرون نرفته، یعنی هر برداشت جدیدی که دارد می‌گوید به استناد این آیه یا آن آیه. می‌گوید این آیه و آن آیه را کنار هم بگذارید، جداگانه تفسیر نکنید و یا آیه را تخطیط نکنید. بعضی‌ها می‌گویند آیه‌ها را خود پیغمبر جمع کرده، ولی سوره‌ها را نه. بعضی‌ها را خود پیغمبر جمع کرده و بعضی‌ها را بعد از ایشان جمع کرده‌اند. آیت‌الله طالقانی معتقدند بود که شخص پیامبر (ص) سوره‌ها را در کنار هم قرار داده اند و من هم چون جمع‌آوری قرآن جزو درس و تحقیقاتم بود، به این نتیجه رسیدم که شخص پیامبر (ص) ترتیب سوره‌ها را تعیین کرده اند و هیچ یک از اصحاب به خودشان اجازه نمی‌دادند این ترتیب را به هم بزنند و یا کار اضافه‌ای بکنند. آیت‌الله طالقانی می‌گفتند، «اگر ترتیب قرآن قرار بود به ترتیب نزول آیات باشد، خود پیامبر (ص) می‌گفتند که این گونه باشد، بنابراین ترتیبی که ایشان انتخاب کرده‌اند، نباید به هم بخورد.» یکی از علل بویایی پرتوی از قرآن این است که قرآن را با وقایع روز ارتباط می‌دهند. نمونه‌ای می‌آورم. «والنازعات نزعاً، و الناشطات نشطاً، والسایقات سبقتاً، والمدبرات امراً.» این آیه را اینگونه تفسیر کرده‌اند که نازعات، ملائکه‌ای هستند که جان را می‌گیرند و نزع روح می‌کنند و الناشطات نشطاً ملائکه‌ای هستند که با نشاط خدمت می‌کنند و در خدمت پروردگار هستند و السایقات سبقتاً ملائکه‌ای که بر یکدیگر سبقت می‌گیرند و الی آخر. ایشان می‌گفتند اگر ملائکه هم باشند، مصداق کوچکی از این است و حال اینکه این آیه دارد یک اصل کلی را بیان می‌کند.

بنشینیم و شما تفسیر بگویید.» می‌گفتند، «نه، من وقتش را ندارم و خودم می‌نویسم.» بعد دوباره رفته سراغشان که ببینم کار تا کجا رسیده. می‌گفتند، «آقا! نمی‌گذارند.» از فلان روستایی طالقان که مدرسه و حمام و مسجد می‌خواست، پیش آقا می‌آمدند تا آقای فروهر و سرتیپ مسعودی که می‌خواستند در انتخابات شرکت کنند و منزل آقا محل شور و مشورت بود. این بود که کار خیلی کند پیش می‌رفت. تا اینکه روزهای آخر آزادی ایشان در سال ۵۴، در آذر ماه رفته و گفتند، «آقا! تفسیر چه شد؟» گفتند، «آل عمران را تمام و سوره نساء را شروع کرده‌ام. کپی گذاشته‌ام و دو نسخه نوشته‌ام. تو یک کپی را ببر که اگر آمدند مرا گرفتند، یک کپی دست تو باشد که هر وقت صلاح دانستی چاپ کنی.» گفتم، «چشم.» آن روز کپی را ندادند و گفتند، «چند شب دیگر بیا.» من رفته خانه و یکی دو شب بعد، آقا و آقای هاشمی و آقای لاهوتی و آقای منتظری را گرفتند و اصلاً هم معلوم نبود آنها را کجا برده‌اند. فردی آن شب رفته منزل ایشان و به خانم گفتم، «چیزی هم بردند؟» گفت، «خوشبختانه یک برگ کاغذ را هم نبرده‌اند. فقط خودشان را برده‌اند.» گفتم، «آقا چنین چیزی گفتند.» گفتم، «واستا بروم برایت بیاورم.» رفت و هر دو نسخه را برآورد. این پیش من بود. شش ماه گذشت و کسی از جای آقا خبر نداشت. حتی بعضی‌ها شایعه کشته شدن ایشان را پخش کردند تا بالاخره بعد از شش ماه به خانواده‌شان اطلاع دادند که ایشان در اومین است. بعد از اولین ملاقاتی که خانواده برگشتند، گفتند، «آقا برای تو هم یک چیزی فرستاده.» برخی از آیات سوره آل عمران را مجدداً تفسیر کرده و یک یادداشت کوچک هم نوشته بودند که، «اینها را با آنها تلفیق کن.» من دیدم اصلاً این تفسیرهای زندان یک حال و هوای دیگری دارند. همین طور منتظر بودم و ایشان اینها را می‌فرستادند تا حدود ۱۰۰ صفحه به شکل پراکنده شد و من دیدم که اشعار مولانا را آورده‌اند. یکی از خصوصیات تفسیر در دوران اوین همین است که به اشعار مولانا بیشتر استشهد کرده و هیچ منبعی هم نداشته‌اند و از حافظه بوده است. من می‌دیدم بعضی‌هاشان اشتباه است. با علامه جعفری در میان می‌گذاشتم و ایشان می‌گفت در دستش این است و کامل می‌کردیم. به هر حال اینها تمام شدند و بعد سوره نساء را که قبلاً ۲۳ آیه آن را تفسیر کرده بودند، کامل کردند و فرستادند. این را که فرستادند، با آقای محجوب صحبت کردم که، «چه کنیم؟» ایشان پرسید، «برنامه‌ات چیست؟» گفتم، «مواردی را که در تفسیر آل عمران فرستاده‌اند، با قبلی‌ها تلفیق، یک مقداری را حذف و مقداری را اضافه می‌کنم.» ۱۶۰ صفحه آن در چاپخانه فاروس به شکلی بسیار مناسب و تمیز چاپ شده بود که آقا در آبان ۵۷ آزاد شدند. من منتظر چاپ شده را بردم پیش ایشان، گفتم، «در این تلفیق کردن، یک مقداری زیاد و کم شده.» و خودشان با خط خودشان تصحیح و بعضی چیزها را اضافه کردند. خلاصه ما ادامه دادیم، اما همان گرفتاری‌های انقلاب و آن مسائل، کار را کند کرد. تا صفحه ۳۰۰ یا ۳۰۴ چاپ شده بود که ایشان فوت کردند. من به سوره نساء دست نزدم و آن را عیناً چاپ کردم، چه تفسیر قبل از زندان، چه تفسیر داخل زندان را که شد جلد ۶ و بعد فرهنگ پرتوی از قرآن را خودم در آخر جلد ۶ گذاشتم. عده‌ای معتقدند که علت بویایی این تفسیر، بیشتر به زندانی بودن نویسنده و عدم دسترسی ایشان به تفاسیر دیگر و تکیه بر برداشت‌های خودشان برمی‌گردد. شما چقدر این دیدگاه را قبول دارید؟

خیلی زیاد. شاهد هم، کار استاد شریعتی است. می‌گویند روزی استاد شریعتی در جلسه‌ای آیه‌ای را مطرح می‌کنند و می‌پرسند، «منظور از این آیه چیست؟» همه نظر می‌دهند و دکتر شریعتی هم نظر می‌دهد. به استاد شریعتی می‌گویند، «تا آنجا که من خبر دارم تو تفاسیر را خوانده‌ای. چطور به این خوبی برداشت کردی؟» دکتر شریعتی می‌گوید، «دقیقاً به همین دلیل که نخوانده‌ام.» واقعاً هم اگر ذهن فارغ از برداشت‌های دیگران باشد، آزادتر می‌تواند ببیند و حقیقتاً این را از روی تعصب نمی‌گویم.

بویایی تفسیر آیت‌الله طالقانی چه مرزهایی با تفسیر به رأی و بی‌ضابطه تفسیر کردن دارد؟ برخی ممکن است این گونه تصور

انسان در زندگی وابسته به مسائل مادی و روزمره می‌شود که کندن او از آنها، بسیار مشکل است، اما هنگامی که از آن وابستگی کند و نزع کرد، به نشاط می‌آید و سپس در حرکت، مسابقه می‌دهد، در نتیجه همه اینها، امری تدبیر می‌شود و این نتیجه همان نزع اولیه است.» ایشان می‌گفت، «مثلاً سفینه‌ای را که می‌خواهند به فضا بفرستند، می‌تواند نمونه‌ای از این باشد. سفینه ابتدا با سوخت مخصوصی، به زحمت از زمین کنده می‌شود، ولی وقتی از جوزمین خارج می‌شود، به نشاط می‌افتد و آنگاه به سرعت به حرکت خود ادامه می‌دهد تا به هدف که مثلاً رسیدن به ماه است می‌رسد و المدهرات امرأ تحقق می‌پذیرد.» مرحوم طالقانی می‌گفت، «بنابراین در چهارچوب تفاسیر سنتی بمانیم.» ایشان این سوره را مصداق انقلاب را هم می‌دانست، به این ترتیب که مردمی که به زندگی کرم‌وار روزمره عادت کرده‌اند، اصلانمی‌شود حرکتشان داد. یک رهبری، یک انگیزه‌ای می‌آید و مردم را حرکت می‌دهد، نزع می‌کند، از آن شرایط جدا می‌کند و وقتی کنده شده، به نشاط می‌افتد و در رسیدن به هدف با هم مسابقه می‌دهند و انقلاب اتفاق می‌افتد. وقتی آیات را به این شکل تفسیر می‌کردند با طبیعت، فطرت و درون هر کسی هماهنگی داشت. این به هیچ وجه تفسیر به رأی نبود، بلکه تفسیر را مستند به آیات و گاهی هم روایاتی می‌کردند که از نظر ایشان موثق بود. مثلاً در سوره بقره در تفسیر سجده نکردن شیطان و سپس هیوط آدم، تفسیر بسیار جالبی دارند و همه را هم به آیات قرآن مستند کرده است. می‌گویند شیطان کافر شد. مرحوم طالقانی می‌گویند، قرآن گفته است، «وکان کفورا» یعنی کافر بود، یعنی شیطان روح کفر بود، روح سرکشی و سرپیچی بود، حتی در زمان عبادت هم که امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه می‌فرماید شش هزار سال عبادت، آن هم معلوم نیست کدام سال؟ سال ما یا سال دیگری. شیطان حتی در دوران عبادت هم کافر بود. طبیعتش این بود. عصیان در وجودش بود. حاصل چیست؟ حاصل اینکه انگیزه‌های شد برای انسان که مراقب خودش باشد و خود را بپایند و جمع و جور کند. و در بهشت یعنی چه؟ یعنی بهشت فطرت که اتفاقاً این کاملاً متکی به خطبه اول نهج البلاغه و میثاق فطرت است. یعنی به گفته امیرالمؤمنین (ع) در دوران فطرت بود که خداوند این پیمان را با انسان بست. از بهشت فطرت که آمد نه اینکه در آسمان بود و خدا او را آورد به زمین. معنی هیوط این نیست. خداوند انسان را از سطح فطرت آورد پایین و به سطح زندگی حیوانی و مادی رساند. یا مثلاً در مسئله اقتصادی، «ولا تعطوا السفهاء اموالکم التي لکم فیه قیاماً» اموالتان را به سفهاء ندهید، اموالی که موجب برپاداشتن زندگی شما می‌شود. «کم» در «اموالکم» یعنی اموال همه. این نشان می‌دهد که اصل بر عمومی بودن و اجتماعی بودن این اموال است و باید این اموال به گونه‌ای مصرف شود که موجب برپاداشتن جامعه شود. یعنی این جور برداشتهایی که ایشان از لفظ می‌کنند و چندین آیه هم در تأییدش



۱۳۵۰ در تهیه‌گاه یافت.



**من روش آیت‌الله طالقانی را نه تفسیر به رای، نه تفسیر علمی و نه تفسیر سنتی می‌دانم؛ بلکه آن را تفسیر قرآن به قرآن می‌دانم که هم از ساختار لفظ استفاده می‌کند و هم از نظم آیات و هم از ارتباط آیات با یکدیگر و گاهی هم از سنت و روایات بهره می‌گیرد.**

که قصد ایشان خدمت است، اما اشتباه می‌کند. اما سازمان مجاهدین این را یک اصل ثابت گرفته‌اند که یعنی این درست است. حتی سعید محسن به خود من گفت که بی‌اغراق «راه طی شده» را صد بار خوانده‌ام. آقای میثمی هم می‌گوید که حنیف‌نژاد، این کتاب را ۲۶ بار در سازمان تدریس کرد و مبنای اولیه سازمان از این کتاب بوده و در تغییر ایدئولوژیک هم، این کتاب را به شدت می‌کوبند، حتی «در سیر تحول» هم می‌گویند که من این را به صورت جزم مطرح نمی‌کنم و این یک فرضیه علمی و قابل ابطال است، اما مجاهدین این را به عنوان اصل ثابت می‌گیرند و می‌خواهند قرآن را تابعی از آن سازند. نتیجه‌ای را که می‌خواهند بگیرند، قبلاً توی ذهنشان هست و بعد می‌خواهند از قرآن برای حرف‌های خودشان مستندات دربیابند. اتفاقاً همین حسین روحانی و تراب حق شناس اولین کسانی بودند که علیه مهندس بازرگان و کتابش قیام کردند و علیه او کتاب نوشتند. اما آیت‌الله طالقانی در همان مقدمه جلد اول پرتوی از قرآن می‌گوید که تنها علوم تجربی نمی‌توانند حقیقت را برسانند، اما در تلاشی که می‌کند، مقداری از حقیقت را روشن می‌کند و ممکن است علم دیگری بیاید و این علم را باطل کند. این تجربه بشری است که هر چه پیش می‌رود، تجربه‌های قبلی را باطل یا تکمیل می‌کند. ما می‌توانیم در حال حاضر از این علم به عنوان یک شمع استفاده کنیم که در حد خودش روی حقیقت پرتوی می‌اندازد. صد سال پیش با توجه به پیشرفت علم، به شکل دیگری به این آیه نگاه می‌کردند و چه بسا صد سال دیگر حقایق جدیدی درباره آن آیه بر انسان‌ها گشوده شود.

بعضی از فلاسفه هم از آیات قرآن به همین نحو استفاده کرده‌اند. البته مکتب تفکیک هست که آقای حکیمی زحمت کشیده و آقای پرفسور فلاطوری هم عملاً این کار را کرده‌اند. پرفسور فلاطوری در مصاحبه‌ای که با نشریه جهاد دانشگاهی درباره ملاحظه انجام داده، می‌گوید که «بله! ملاحظه اشتباه کرده که می‌خواستند قرآن را تابع فلسفه مشاء کنند، در حالی که قرآن نیازی به این چیزها ندارد.» اتفاقاً علامه طباطبایی کتابی دارند به نام «علی و فلسفه الهی». در اوایل آن کتاب می‌گویند برخی معتقدند که قسمت‌های شبه فلسفی نهج البلاغه، ساختگی است، زیرا این مطالب از دوره مأمون به بعد از فلسفه یونان به عربی ترجمه شد و سید رضی هم ندانسته یا از روی غرض، به اسم امیرالمؤمنین (ع) آورده. علامه طباطبایی می‌گویند، «اینها نه فلسفه یونان را شناخته‌اند نه فلسفه اسلام را، بلکه بعد از آن که کتاب‌هایی از یونانی به عربی ترجمه شدند، علمای ما کوشیدند با تاثیر از آنها، توحید را در قالب شرک بریزند و نتیجتاً جز سرگردانی چیزی به بار نیامد و اگر کسی می‌خواهد توحید خاص را بداند باید به نهج البلاغه مراجعه کند، زیرا آنچه که در نهج البلاغه آمده، گفتار حضرت علی (ع) است و ریشه در قرآن دارد، نه در فلسفه یونان و نه در چیز دیگری.» یعنی ایشان هم فلسفه یونان و کلام را سخت نقد می‌کنند. مکتب تفکیک هم دنباله آن است. آقای حکیمی چندین بار از پرفسور فلاطوری نقل کرده‌اند که، «دوری ما از قرآن، اسفبار است. ما از قرآن که

تا آن روز در اروپا بود، گرفته و بعد می‌گویند آیات قرآن این است. آیت‌الله طالقانی هم از علم استفاده می‌کند، منتهی می‌گوید این سوسوی چراغی است که پرتوی بر حقیقت می‌افکند و مادر پرتو آن می‌فهمیم که حقیقت چیست.

شهید مطهری نقدی بر «راه طی شده» آقای بازرگان دارد. آقای بازرگان در این کتاب نوشته بود که بشر با پای علم به همان جایی می‌رسد که انبیا، رسیده‌اند، هر چند در زمانی بسیار طولانی‌تر. آقای مطهری در پاورقی اصول روش رئالیسم در جلد ۵ و نیز کتاب معاد که مجموعه سخنرانی‌های ایشان در انجمن اسلامی پزشکان و مهندسين است، این نظر به را رد می‌کنند و می‌گویند به وسیله علوم تجربی، نه تنها انسان به خدا نمی‌رسد که هر چه جلو برود، از خدا دورتر هم می‌شود. بچه‌های سازمان مجاهدین هم می‌گفتند که در تدوین کتاب «شناخت» کتاب «راه طی شده» مهندس بازرگان را مبنا قرار داده‌اند. آقای دعایی نقل می‌کند که حسین روحانی و تراب حق شناس وقتی پیش امام رفتند و حرف‌هایشان را مطرح کردند، امام فرمودند این همان حرف‌های اترانی است. تراب گفته بود من این حرف‌ها را از کتاب «راه طی شده» آقای بازرگان گرفته‌ام. امام می‌گویند من این کتاب را ندیده‌ام. بی‌اوریید ببینم. کتاب را خدمت امام می‌برند، ایشان مطالعه می‌کنند و می‌گویند، «آقای بازرگان نخواستند نتیجه‌ای را بگیرد که شما گرفته‌اید. ایشان تصور می‌کنند به این طریق به دین کمک می‌کند.» آیا تفاوت نگاه آقای طالقانی و آقای بازرگان فقط در این است که آقای بازرگان علوم تجربی را اصل قرار داد و یا در تفسیر قرآن، علاوه بر اینکه روش اجماع مفسرین را نمی‌دانست، از سیره و سنن و تاریخ اسلام هم استفاده نکرده است؟



مهندس بازرگان یک عالم تجربی است. علوم تجربی خوانده، به خصوص ریاضیات. ایشان همیشه اذعان می‌کرد که من از فیزیک و شیمی چیزی نمی‌دانم و رشته من ریاضیات است، آن هم نه ریاضیات جدید که ریاضیات قدیم و تحلیلی که می‌کرد این بود که فرق انبیا و علما در این است که علما لنگان لنگان و با عصب حرکت می‌کنند که ممکن است هزاران سال طول بکشد، اما انبیا راه میانبر زده و حقیقت را از عالم بالا دریافت کرده‌اند و به ما گفته‌اند و انسان با علم می‌تواند به آنجا برسد، هر چند ممکن است سال‌ها طول بکشد. این نظر یک نظر علمی است و نظر علمی هم همیشه قابل ابطال است. همیشه هم می‌گفت من این را به صورت جزم نمی‌گویم و این نظر علمی من است نه حقیقت محض. اتفاقاً این نکته را امام خیلی خوب اشاره کرده‌اند

می‌آورند، تفسیر به رأی نیست. تفسیر به رأی این است که فرد ابتداری داشته باشد و سپس رأی خود را بر قرآن تحمیل و سپس از این طریق اثبات کند که آنچه من می‌گویم درست است. ما در مقطعی شاهد انتشار پرتوی از قرآن هستیم که بازار تفسیرهای من در آوردی توسط برخی از گروه‌ها و مخصوصاً تأویل ظاهر قرآن به مارکسیسم خیلی داغ شده بود. اگر صرف استناد به قرآن را ملاک بگیریم، آنها هم به آیات قرآن استناد می‌کردند و کار به جایی رسید که اعتراض خود مرحوم طالقانی را یکی دو بار برانگیخت و ایشان بعدها در مراسم ترحیم آیت‌الله مطهری اعلام کردند که به استفاده‌های نا به جا از قرآن پایان بدهید. سؤال این است که مرز بین تفسیر آیت‌الله طالقانی و آن تفاسیر، به طور مشخص چیست؟

صرف استناد به قرآن، ملاک نیست. مثلاً آقای گودرزی، رهبر گروه فرقان هم تفسیر نوشته بود. یک روز آقای دکتر ملکی به ما گفت که، «جوانی هست و تفسیری نوشته و می‌خواهد چاپ کند. شما بباید مطالعه کنید و ببینید که اگر درست کار کرده، کمکش کنیم.» آقای دکتر پیمان و آقای دکتر نمازی و من رقتیم منزل آقای ملکی، او یک جوان طلیه ۲۷، ۲۸ ساله بود و یک محافظ هم داشت. دو سه نمونه از تفسیرهایش را آورده بود. تفسیر یوسف و تفسیر نور و آن یکی را یادم نیست. تفسیر سوره یوسف را آقای دکتر پیمان برد، تفسیر سوره نور را من و آن یکی را آقای دکتر نمازی. وقتی مطالعه کردم دیدم مقداری را از پرتوی از قرآن گرفته و همین چیزهای من در آوردی و مارکسیستی را به آن افزوده. مثلاً کلمه امام را گذاشته بود رهبر انقلاب، محراب را گفته بود سنگر و جبهه و جنگ. غیب و شهود را گرفته بود انقلاب. در سوره یوسف نوشته بود یعقوب برای اینکه دشمن را

افشا کند. عمداً یوسف را فرستاد که گم شود و بعد انداخت گردن گرگ و گرگ یعنی دشمنان انقلاب. تعابیر مارکسیستی کارش کاملاً مشهود بودند. گفتم، «اگر این اصطلاحات را برداری، شاید قابل چاپ شود. گفت، «همه قرآن را تفسیر کرده‌ام و قابل تغییر هم نیست.» گفتیم، «خدا حافظ شما! اهل نظر خیلی خوب تفسیر به رأی را تشخیص می‌دهند. مثلاً تفسیر باطنیه از تفاسیر قدیم متعلق به سید احمد خان هندی که آیت‌الله طالقانی هم در پرتوی از قرآن از او نقل کرده که مثلاً بی‌پدر بودن حضرت عیسی (ع) یعنی اینکه پدرش آدم مشهوری نیست، نه اینکه پدر نداشته و در مورد باقی قضایا هم توجهاتی از این دست می‌کند که اینها را می‌شود گفت تفسیر به رأی و یا تفسیر طنطاوی که تفسیر علم زده به معنای واقعی است. ایشان تمام علوم را که

مرداد ۸۸. روز افتتاح مجلس خبرگان دکتر جعفری نفر اول است.





و محبوب بگردند و طبیعتاً گروه‌های مقابل هم نهایت سعی خود را کردند. من در دانشگاه مشهد به دانشجویانم گفتم، «شما خودتان عقل دارید. نه کاری به تأیید کسی داشته باشید و نه به تکذیب کسی. بروید آثار را مطالعه و نقد کنید». چه نسبتی بین اندیشه‌های مصادره به مطلوب کنندگان و اندیشه‌های اصیل آیت الله طالقانی وجود دارد؟ گروه‌های دینی روشنفکری واقعاً دست پرورده آیت الله طالقانی و مهندس بازرگان هستند. بعدها که اینها را هاشان را از همه جدا کردند، یعنی از انقلاب و آیت الله طالقانی، شروع به مصادره به مطلوب کردند؛ یعنی اینها از ابتدا قصد مصادره به مطلوب یا قصد منحصر کردن فردی را به خود نداشتند. آنها می‌خواستند مثل بقیه از آنها استفاده کنند. بعد هر سازمانی که با مانع مواجه شد و نتوانست حرکت کند، می‌خواست از خود دفاع کند و در این دفاع دنبال حامی نیرومندی می‌گردد تا به وسیله او حرکت کند. دیدند حامی فکری بهتر از آیت الله طالقانی پیدا نمی‌کند که مورد توجه همه هست و آثارش هم علمی است و آمدند ایشان را مصادره به مطلوب کردند، یعنی این فرآیند مصادره به مطلوب، بعداً انجام گرفت. عرض کردم که همه چیز تحت الشعاع مسائل سیاسی قرار گرفت. همان اوایل انقلاب هم گاهی مرا می‌فرستادند پیش آقا که اختلافاتشان را مطرح کنند. ما هم می‌رفتیم و می‌گفتم، آقا، هم آنها را نصیحت می‌کردند، هم مرا! جریان امجدیه که پیش آمد، پرویز یعقوبی و محسن رضایی آمدند و از من نظر خواهی کردند. گفتم، «بروم از ایشان بپرسم؟» گفتند، «خیر، نظر تو را می‌خواهیم». گفتم، «اگر نظر مرا می‌خواهید، شش ماه بروید توی لاک خودتان، به امام بگویید

هم از سنت و روایات بهره می‌گیرد. معیار ایشان در گزینش و بهره‌برداری از علم به عنوان پشتوانه تفسیر چه بود و تفسیر ایشان چه تفاوتی با برخی از همگنانشان دارد که در بی تفسیر علمی بوده‌اند و با استفاده از معادلات و فرمول هم این کار را کردند. ایشان قضایای علمی را آورده و مطرح کرده‌اند، ولی با تأکید بر «تا امروز» می‌گویند با توجه به علم، تا امروز می‌توانیم این حقیقت را این گونه ببینیم، آن هم به عنوان فرضیه و احتمال، نه به عنوان قطعیت. مثلاً نمونه‌هایی در زمین شناسی هست که از دکتر سبحانی نقل می‌کنند، مخصوصاً تکامل به شیوه داروینی را نقد می‌کنند، ولی می‌گویند که تکامل جزو جوهر طبیعت است و در دین و قرآن هم هست و این نه به معنای تکامل داروینی است. در زندان اوین هم آقای دکتر سبحانی و آقای فاکر و آقای معادخواه و آنهایی که مخالف بودند با آقای طالقانی درگیر می‌شدند. به هر حال آیت الله طالقانی در مقدمه کتابشان می‌نویسند که این تفسیری از قرآن نیست، بلکه پرتوی است که بر من تابیده و من هم آن را بیان می‌کنم. در مورد واکنش علما و چهره‌های شاخص و در تأیید مضامین و برداشتهای آیت الله طالقانی توسط آنان چه نکاتی را می‌توانید نقل کنید؟



بازرترین مورد، همان تأیید امام در نجف بود که بعدها توسط آقای داعی بیان شد. من در شهریور ماه ۵۸ در مجله اطلاعات بانوان از قول آقای داعی مطلبی دیدم که نشاندهندهٔ علاقه و تأیید امام (ره) نسبت به پرتوی از قرآن بود. لذا برای روشن شدن مطلب نامه‌ای به آقای داعی نوشتم و از ایشان خواستم که تمام مآخذ را بیان کنند. ایشان در پاسخ نامه پند، نوشتند که در نجف شاهد تأیید جدی و مطلق امام از آثار شهید مطهری و آیت الله طالقانی بوده‌اند و در مورد پرتوی از قرآن و برداشت‌های نوین آن به مرحوم حاج آقا مصطفی توصیه‌هایی کرده‌اند. این تأیید جدی با توجه به احتیاط امام موجب تعجب مرحوم حاج آقا مصطفی شده بود. متن این پرسش و پاسخ‌ها را در کتاب یادنامه ایبوزر زمان آورده‌ایم. امام پس از انقلاب قرآن در صحنه را هم می‌دیدند و به اطرافیان هم توصیه می‌کردند که ببینند.

بله، واقعاً من جایی نشنیده‌ام که کسی پرتوی از قرآن را تفسیر به‌درستی تلقی کرده باشد، البته به غیر از کسانی که اغراض خاصی دارند.

چرا این تفسیر به تمام امتیازاتی که دارد، در جامعه جایگاه شایسته خود را پیدا نکرده است؟

یکی زبان علمی و کمی دشوار آن است. ایشان می‌گفتند من برای دانشجوی و طلبه باسواد نوشته‌ام و دیگر، مسائل سیاسی از سال ۶۰ به بعد و سکوتی که در مورد آیت الله طالقانی و بعضاً دکتر شریعتی وجود داشت. آیت الله طالقانی به علت روحانی بودن، به سکوت محدود شد، ولی دکتر علی شریعتی مورد همه‌های گوناگون قرار گرفت تا جایی که برخی او را ملحد و کافر دانستند.

نقش مصادره به مطلوب گروه‌های رانده شده از دایره انقلاب را در این امر چگونه ارزیابی می‌کنید؟

من که عرض کردم قضیه سیاسی است. به هر حال کسانی که رانده شدند، مجبور شدند برای توجیه خود دنبال چهره‌های قوی

دور افتادیم، عقب افتادیم. حتی آقای حکیمی می‌گویند، «از پروفیسور فلاطوری پرسیدم شما برای تدریس فلسفه به ایران نمی‌آید؟» ایشان گفته بودند، «اگر برای تدریس به ایران بیایم، قرآن درس می‌دهم و نهج البلاغه تدریس می‌کنم، نه فلسفه، چون فلسفه حقیقی و الهیاتی در این دوناست». غرض اینکه حتی هنگامی که به قصد خدمت به دین، فلسفه را واسطه فهم دین قرار می‌دهند، دور کردن دین از حقیقت اصلی و جوهری خودش است. شهید مطهری در سیری در نهج البلاغه هم بخشی از آن را که مربوط به تضاد است، می‌آورد و می‌پرسد که، «دین چه ربطی به فلسفه یونان و یا فلسفه دیالکتیک دارد؟» اینها کسانی هستند که فلسفه غرب را خیلی خوب می‌شناسند. در تفسیر هم همین طور است. ما تفسیر فلسفی هم داریم، مثلاً تفسیر کبیر فخر رازی با نگاهی فلسفی است. یا علامه طباطبایی گاهی نظریات فلسفی را می‌آورد، البته جداگانه و نقد هم می‌کنند و نگاهی فلسفی را در انتها به عنوان پشتوانه می‌آورند. اما روش آیت الله طالقانی با همه اینها تفاوت دارد. ایشان هم از عرفان استفاده می‌کنند هم از تفسیر ملاصدرا، مفاتیح الغیب و گاهی هم از اشعار مولانا، گاهی هم خودشان یک تفسیر عرفانی می‌کنند که من بعضی از آنها را در مقاله بینات مشخص کرده‌ام. کتاب بحر الخزم سید حیدر آملی در تفسیر قرآن است و ارشاد متأسفانه فقط دو جلدش را چاپ کرده، ولی چندین جلد است و بقیه آنها مانده. او هم هنگامی که آیات قرآن را تأویل می‌کند، تمام فلسفه‌ها را می‌گذارد کنار و اتفاقاً اولین نقد کننده ملاصدرا، سید حیدر آملی است که خودش عارف بزرگی است و نزدیک به دوره ملاصدرا هم هست. او هم می‌گوید که قرآن را نمی‌شود با فلسفه تفسیر کرد. من روش آیت الله طالقانی را نه تفسیر به رأی، نه تفسیر علمی و نه تفسیر سنتی می‌دانم، بلکه آن را تفسیر قرآن به قرآن می‌دانم که هم از ساختار لفظ استفاده می‌کند و هم از نظم آیات و هم از ارتباط آیات با یکدیگر و گاهی



**مجاهدین، خطبه‌های نماز جمعه آقا را منتشر کردند، اما خطبه‌ای را که ایشان درباره جوجه کمونیست‌ها گفته بودند، حذف کردند و حتی در بقیه خطبه‌ها هم بعضی از کلمات را حذف کردند. اغلب همین کار را می‌کردند. حتی در استناد به گفتار امام هم همین کار را می‌کردند. متأسفانه وقتی سیاست بر همه چیز حاکم می‌شود، انجام این کارها رایج می‌شود.**

که هیچ نوع فعالیت سیاسی نمی‌کنید و هر وقت ایشان دستور بدهند، دوباره فعالیت می‌کنید. بگویید اگر هم کاری کردیم روی اشتباه بوده و برای اینکه حسن نیت خودمان را اثبات کنیم، فعالیت خودمان را تعطیل می‌کنیم. هر وقت که شما فرمودید دوباره شروع می‌کنیم. گفتند، «به‌ای ما بیاییم این کار را نکنیم؟ این کار یعنی خودکشی؟» گفتم، «پس چرا نظر مرا می‌خواستید؟» اینها موقعی که مورد ضرب و جرح قرار می‌گرفتند و موجباتش را هم خودشان فراهم می‌آوردند، دنبال یک حامی می‌گشتند و به هر جایی متوسل می‌شدند.

صرفنظر از مسئله مصادره به مطلوب، آیا این گروه‌ها کلیت آثار ایشان را مصادره می‌کردند یا «نؤمن ببعض و نکفر ببعض» بودند؟ کاملاً این گونه عمل می‌کردند. برای نمونه، مجاهدین، خطبه‌های نماز جمعه آقا را منتشر کردند، اما خطبه‌ای را که ایشان درباره جوجه کمونیست‌ها گفته بودند، حذف کردند و حتی در بقیه خطبه‌ها هم بعضی از کلمات را حذف کردند. اغلب همین کار را می‌کردند. حتی در استناد به گفتار امام هم همین کار را می‌کردند. متأسفانه وقتی سیاست بر همه چیز حاکم می‌شود، انجام این کارها رایج می‌شود. ■

